

به سوی معرفت

تفسیر آیات ولایت و امامت

حبس هادیان

راه گمراه کردن مردمان

۱۶ تیر ۱۳۸۹

۲۴ رجب المرجب ۱۴۳۱

تکثیر این جزوه

با رعایت محتوا، حفظ امانت در نقل و ذکر مأخذ مجاز است



« الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين » .

چکیده سخن

با قرار گرفتن در ایام پر حزن و اندوه شهادت حضرت امام کاظم علیه السلام، مناسب است در مورد آن امام همام علیه السلام نکاتی بیان شود. در جلسات گذشته در تفسیر خطبه حضرت زهرا علیها السلام، به تشریح شرایط دوران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرداختیم. در این جلسه نیز در ادامه همان بحث، شرایط دوران حضرت امام کاظم علیه السلام را بررسی خواهیم نمود.

حضرت زهرا علیها السلام در فرازهای پایانی خطبه - که در جمع زنان مهاجر و انصار ایراد کردند - فرمودند: اکنون که مسیر خلافت را منحرف نمودید و با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از در دشمنی و عناد وارد شدید، بدانید که عواقب خطرناکی دامنگیر شما خواهد شد و فرمودند:

« وابشروا بسيفٍ صارمٍ وسطوة معتد غاشمٍ وبهرج شاملٍ واستبداد من الظالمين ، يدع فيئكم زهيداً وجمعكم حصيداً »^(۱).

بشارتتان باد! به شمشیرهای بران و کشیده و حمله جائر و

۱. بحار الأنوار، جلد ۴۳ صفحه ۱۶۱.

ستمکار و درهم شدن امور همگان و خود رأیی ستمگران، غنائم و حقوق شما را اندک خواهند داد و جمع شما را با شمشیرهایشان درو خواهند کرد.

دیری نپایید که این پیش‌گویی حضرت زهرا علیها السلام به حقیقت پیوست و حکام و سلاطین بنی امیه با ایجاد خفقان در جامعه و رواج دروغ پردازی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، به جمع آوری مال و ریختن خون بی‌گناهان روی آوردند؛ گرچه برخی از این اعمال پیش از بنی‌امیه، توسط خلافت سقیفه نیز به وقوع پیوسته بود.

بنی‌العباس

این روال و روش حکومت، با پایان یافتن حکومت بنی‌امیه به بنی‌عباس منتقل شد و آنها نیز ادامه دهنده راه بنی‌امیه بودند. مردم که از ظلم و خونخواری بنی‌امیه به تنگ آمده بودند؛ با شعار «الرضا من آل محمد علیهم السلام» علیه بنی‌امیه بسیج شدند و طومار حکومت اموی را درهم پیچیدند. مروان حمار آخرین خلیفه اموی بود. بنی‌امیه نود و یک سال بر مردم حکومت کردند^(۱) و به نام دین و اسلام، ظلم‌ها و جنایات فراوانی مرتکب شدند. خلفای بنی‌العباس سی و هفت تن بودند و از سال ۱۳۲ تا سال ۶۵۴ هجری (دوران مستعصم) حکومت را به نام اسلام در دست داشتند. پس از قیام ابومسلم علیه خلفای بنی‌امیه، عبدالله سفاح (اولین خلیفه رسمی عباسی‌ها) و سپس برادرش منصور حاکم شدند و بعد به ترتیب: مهدی، هادی، هارون، امین و مأمون روی کار آمدند.

۱. از منابع اهل سنت: تاریخ اسلام، جلد ۴ صفحه ۵؛ تاریخ الخلفاء، صفحه ۱۹۶ و ۲۵۶.

عباسی‌ها که ابتدا با شعار عدالت خواهی، رضا و خشنودی اهل بیت علیهم‌السلام حکومت را به دست گرفتند، آرام آرام چهره واقعی خود را نشان دادند و ظلم‌ها و جنایات بنی امیه را ادامه دادند. مردمی که آرزوی عدالت را در سر داشتند، اکنون از ظلم‌های بنی عباس به ستوه آمده بودند. مردم ناامیدانه می‌گفتند: ما عدالت بنی عباس را نمی‌خواهیم، ای کاش همان ظلم بنی امیه و بنی مروان را تحمل می‌کردیم، ولی حکومت را به دست عباسیان نمی‌سپردیم! زیرا عباسیان همان نظام و شیوه حکومتی بنی امیه و بنی مروان را در پیش گرفته بودند و حتی می‌توان گفت: عباسیان ظالم‌تر و خونخوارتر بودند.

جوهره و اساس حکومت عباسیان را استبداد، خودکامگی، غارت اموال، از بین بردن اعتراض^(۱) و سلب حریت و آزادیگی تشکیل می‌داد. عباسیان مردم را به گونه‌ای تربیت و هدایت می‌کردند که نه تنها باید اعمال‌شان در زندگی فردی و اجتماعی مطابق میل حاکم باشد، بلکه قدرت تعقل و اندیشه خویش را نیز باید طبق میل حاکم و دستگاه حاکمیت تنظیم می‌کردند؛ یعنی مردم باید آن گونه می‌اندیشیدند که خلفا می‌خواستند.

ظلم و ستم عباسیان

وقتی عباسیان پایه‌های حکومت خود را مستحکم یافتند، از شعار عدالت و خشنودی اهل بیت علیهم‌السلام فاصله گرفته، ظلم‌های بنی امیه را تکرار کردند. در اینجا به گوشه‌ای از ترس و اضطراب مردم از ظلم و جور عباسیان در آن دوران اشاره می‌کنیم:

۱. اعتراض: جمع عرض؛ آبرو، شرف، ناموس (فرهنگ معین).

در متون تاریخی آمده است:

«كان المعتضد قليل الرحمة، قيل: أنه إذا غضب على قائد، أمر بأن يحفر له حفيرة ويلقى فيها ويطمّ عليه»^(۱).

معتضد به کسی رحم نمی کرد. گفته شده: هنگامی که او از فرمانروایی ناراحت می شد، دستور می داد گودالی حفر کنند و آن شخص را درون حفره انداخته، روی او خاک بریزند.

به همین دلیل، اندیشمندان و نخبگان جامعه سعی می کردند طوری رفتار کنند که در آتش قهر و غضب خلیفه نسوزند. شخصی از ادیبی به نام عتابی می پرسد:

«لِمَ لا تصحب السلطان على ما فيك من الأدب؟ قال: إنّي رأيتَه يعطي عشرة آلاف في غير شيء ويرمي من السور في غير شيء ولا أدري أيّ الرجلين أكون!»^(۲).

چرا به حاکم رفت و آمد نمی کنی، در حالی که فرد ادیبی هستی؟ عتابی گفت: زیرا من می بینم که او بدون هیچ دلیلی ده هزار [دینار] به کسی هدیه می دهد و شخص دیگری را بدون هیچ جرمی، از بلندی به زیر می افکند و من نمی دانم کدام یک از این دو نفر خواهم بود!

در شیوه رفتار حاکمان با مردم، هیچ گونه قاعده و قانون عقلایی و انسانی وجود نداشت؛ لذا به کمترین عذر و بهانه ای جان، مال و آبروی مردم را از بین

۱. از منابع اهل سنت: تاریخ اسلام، جلد ۲۱ صفحه ۶۴.

۲. مستطرف ابشیهی، جلد ۱ صفحه ۲۰۲.

می‌بردند. فقط کافی بود نزد خلیفه از شخصی بدگویی شود، خلیفه نیز بدون تحقیق و بررسی شخص مورد نظر را می‌کشت.

برای روشن‌تر شدن فضای ناسالم جامعه، به مطلبی که در مورد محمد بن حارث - که یکی از بزرگان و رؤسای عشایر بود - نقل شده، توجه فرمایید:

«دعی محمد بن الحارث إلى الواثق في يوم لم يكن يدعى فيه، فقال: فداخلي فزع شديد وخفت أن يكون ساع قد سعى بي أو بليّة قد حدثت في رأي الخليفة عليّ، فتقدّمت بما أريد».

محمد بن حارث، در روزی که معمولاً خلیفه کسی را احضار نمی‌کرد، از سوی واثق^(۱) احضار شد. او می‌گوید: ناراحتی شدیدی بر من وارد شد و ترسیدم که کسی بدگویی مرا کرده باشد یا اتفاقی علیه من در نظر خلیفه افتاده است، پس به نزد او رفتم برای آنچه او در حق من اراده کرده است.

فضیل بن عمران، کاتب جعفر فرزند منصور دوانیقی (دومین خلیفه بنی‌العباس) بود. می‌گویند: شخصی نزد منصور از او سعایت و بدگویی کرد و به او تهمت همجنس‌گرایی زد. منصور بلافاصله دو نفر را اجیر کرد و گفت: هر کجا فضیل را یافتید او را به قتل برسانید و نامه‌ای هم برای فرزندش جعفر نوشت و گفت: هر موقع فضیل را به قتل رساندید، این نامه را به فرزندم تحویل دهید. عده‌ای نزد منصور آمدند و گفتند: فضیل مرد عقیف، پاکدامن و صالحی است و این اتهامات در مورد او پذیرفته نیست. منصور که به اشتباه خود پی برد، شخصی

۱. الواثق بالله: نهمین خلیفه بنی‌العباس، مدت خلافت وی: ۲۲۷ - ۲۳۲ (تاریخ الخلفاء صفحه ۳۴۰).

دیگر را اجیر کرد و گفت: اگر بتوانی از قتل فضیل جلوگیری کنی، ده هزار درهم به تو خواهم داد؛ ولی او موقعی رسید که فضیل را کشته بودند و نتوانست دستور خلیفه را به موقع برساند. جعفر فرزند منصور، هنگامی که صحنه قتل فضیل را دید به سوید؛ غلام خود، گفت:

«و یلک! ما یقول امیر المؤمنین فی قتل رجل عفیف دین مسلم بلا جرم ولا جنایة؟ فقال سوید: فقلت: هو امیر المؤمنین، یفعل ما یشاء وهو أعلم بما یصنع»^(۱).

وای بر تو! امیر مؤمنان (خلیفه) چه پاسخی خواهد داشت در قبال کشتن مردی عفیف، دیندار و مسلمان که مرتکب هیچ جرم و جنایتی نشده بود؟ سوید می گوید: من گفتم: او امیر و پادشاه مومنان است، هر چه بخواهد انجام می دهد و او به آنچه انجام می هد، آگاه است^(۲).

سوید در داستان فوق از فرهنگ حاکم بر سلاطین و دست پروردگان حکومت پرده برمی دارد؛ فرهنگی که زندگی و جان مردم را در دستان یک شخص (خلیفه) قرار می دهد و او را همه کاره می کند. در آن دوران، حکم و اراده شخص خلیفه، حکم خدا تلقی می شد و بر جامعه کابوسی از ظلم و جور سایه افکنده بود. هیچ کس از امنیت جانی، مالی، عرضی و ناموسی برخوردار نبود؛ زیرا هر لحظه امکان داشت خلیفه علیه کسی دستوری صادر نماید. تأسفبارتر این است که تمام

۱. از منابع اهل سنت: تاریخ طبری، جلد ۶ صفحه ۳۴۰.

۲. به قول شاعر:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند چون درخت تین که جمله تین کند
(دیوان شمس تبریزی)

خشونت‌ها و ظلم و جورها به نام دین صورت می‌گرفت و خلیفه خود را خلیفه الله و امیرالمؤمنین می‌نامید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسدار دین

معصومین علیهم السلام - بر عکس خلفای ظلم و جور - مراقب بودند که رفتار و گفتار خلافی به نام دین رواج پیدا نکند؛ به همین دلیل انواع جسارت‌ها را به جان می‌خریدند؛ ولی هرگز به نام دین به مردم ظلم و تجاوز نمی‌کردند.

خوارج به دلیل جهالت و نادانی حتی در زمان حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، از جسارت‌ها و بدزبانی‌های خود نسبت به ایشان علیهم السلام نکاسته بودند. در روایات آمده است: هنگامی که حضرت علیه السلام در مسجد مشغول نماز بودند، یکی از خوارج پشت سر حضرت علیه السلام صدا زد و گفت:

«لئن أشركت لیحبطن عملك ولتكونن من الخاسرین»^(۱).

اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود^(۲).

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت کردند، و سپس به خواندن نماز ادامه دادند، دوباره آن فرد آن آیه را تکرار کرد، دوباره امیرالمؤمنین علیهم السلام سکوت اختیار کردند، پس از اینکه چند بار این کار تکرار شد، امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمودند:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الْدِّينَ لَا يُوقِنُونَ﴾^(۳).

۱. اشاره دارد به آیه ۶۵ از سوره زمر.

۲. از منابع اهل سنت: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۳۱۱.

۳. سوره روم، آیه ۶۰.

اکنون که چنین است، صبر و پیشه کن که وعده خدا حق است، و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند.

اوضاع و شرایط به گونه‌ای شده بود که به ایمان مجسم، نسبت کفر و شرک می‌دادند؛ ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز با آنان برخورد نمی‌کردند. عده‌ای نزد حضرت علیه السلام آمده، عرض کردند: معاویه با هدیه و پول‌های فراوان مردم را جذب می‌کند، شما هم در سهمیه بزرگان قریش از بیت المال تجدید نظر کنید و به آنها سهم بیشتری بدهید تا به شما روی آورند. حضرت علیه السلام فرمودند: «أتأمرونی أن أطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه؟ والله! لأطور به ما سمر سمیر، وما أمّ نجم فی السماء نجما! لوکان المال لی لسویت بینهم، فکیف وإّما المال مال الله»^(۱).

آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند! تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد. اگر این اموال از خودم بود، به گونه‌ای مساوی میان مردم تقسیم می‌کردم، تا چه رسد جزو اموال خدا است.

هنگامی که حضرت سید الشهداء علیه السلام از قتل حجر بن عدی آگاه شدند، معاویه را مؤاخذه نمودند که حاکم و خلیفه مسلمانان حق ندارد کاری کند که موجب بدنامی دین و اسلام شود، چرا به محض شنیدن تهمت یا با اعتماد به ظن و گمان خود، جان مردم را در خطر قرار می‌دهی؟! حضرت علیه السلام فرمودند:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

«وَأَتَقَ اللَّهُ يَا مَعَاوِيَةَ! وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ كِتَابًا لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِنَاسٍ لَكَ قَتْلِكَ بِالظَّنِّ وَأَخَذَكَ بِالْتِهْمَةِ»^(۱).

ای معاویه! از خدا بترس و بدان که خدا کتابی دارد که هیچ بزرگ یا کوچکی نیست مگر اینکه در آن ثبت است و بدان که خدا فراموش نمی‌کند که تو با ظن و گمان، می‌کشی و به محض تهمت و افترا، سخت می‌گیری.

ویژگی‌های حکومت جباران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از اینکه متوجه شدند جهالت و نادانی میان امت مسلمان رسوخ کرده است، پیش بینی نمودند که حکام و سلاطین سفیه و فاجر بر این مردم مسلط خواهند شد. حضرت علیه السلام در سخنانی فرمودند:

«وَلَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاءُهَا وَفَجَّارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا، وَعِبَادَهُ خَوْلًا، وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا، وَالْفَاسِقِينَ حَزْبًا»^(۲).

اما من از این اندوهناکم که بی خردان و تبهکاران این امت، حکومت را به دست آورند، آن‌گاه مال خدا را دست به دست بگردانند و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ و با فاسقان همراه باشند.

عباسیان اموال بیت المال را برای عیش و نوش خود هزینه می‌کردند. آنها

۱. الغدير، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶۲.

سرمایه‌های میلیون دیناری آن روزگار را برای خرید کنیزان، رقاصه‌ها و مغنیات خرج می‌کردند. سی هزار دینار که معادل سی هزار مثقال طلا بود، برای خرید یک کنیز، آن هم برای یک شب می‌پرداختند، همچنین به ازای هر بیت شعری که شعرای مبتذل گو می‌سرودند، هزار دینار می‌دادند.

وقتی هارون به مدینه آمد، به مسلمانان هدیه می‌داد. هنگامی که به حضرت امام کاظم علیه السلام می‌رسد، سؤال می‌کند: چند نان خور داری؟ حضرت علیه السلام می‌فرماید: پانصد نفر. هارون به امام علیه السلام دویست دینار هدیه می‌دهد^(۱) که البته با مقایسه با پولی که برای خرید یک کنیز پرداخت می‌شد، بسیار ناچیز است. آنها حضرت امام کاظم علیه السلام را که صالح‌ترین امت بودند و برای هدایت و ارشاد امت تلاش می‌نمودند، به زندان انداخته بودند؛ اما از سوی دیگر فاسقان را در دربار خود راه می‌دادند. آنها که نام خلیفة اللهی را بر خود نهاده بودند، هر روز و شب در مجالس خود شراب می‌نوشیدند. شراب خواری در حکومت اموی رایج شد و در حکومت عباسیان استمرار یافت و رواج کامل پیدا کرد.

هارون، فرعون بنی العباس

هارون نسبت به بنی هاشم و علویان کینه فراوانی در دل داشت. او در کلامی گفت:

«والله! لأقتلنهم ولأقتلن شیعتهم»^(۲).

سوگند به خدا! من اهل بیت علیهم السلام را همراه پیروانشان خواهم کشت.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد ۲، صفحه ۸۶.

۲. حیاة الامام الرضا علیه السلام، صفحه ۹۲.

داستان زير، گويای کينه او نسبت به خاندان علوی است. رواي می گويد: ظهر ماه رمضان برحميد بن قحطبه - که والی خراسان بود - وارد شدم. به دستور او سفرهای گسترده؛ ولی من غذا نخوردم. حميد به من گفت:

« مالک لاتأكل؟ فقلتُ: أيها الأمير! هذا شهر رمضان ولست بمريض ولا بي علة توجب الإفطار ولعل الأمير له عذر في ذلك أو علة توجب الإفطار، فقال: ما بي علة توجب الإفطار وإني لصحيح البدن، ثم دمعت عيناه وبكى، فقلت له بعد ما فرغ من طعامه: ما يبكيك أيها الأمير؟ فقال: أنفذ إليّ هارون الرشيد وقت كونه بطوس في بعض الليل أن أجب أمير المؤمنين، فلما دخلت عليه رأيت بين يديه شمعة تتقد وسيفاً خضراً مسلولاً وبين يديه خادم واقف، فلما قمت بين يديه رفَع رأسه إليّ، فقال: كيف طاعتك لأمير المؤمنين؟ فقلت: بالنفس والمال فأطرق، ثم أذن لي في الانصراف، فلم ألبث في منزلي حتى عاد الرسول إليّ وقال: أجب أمير المؤمنين، فقلت في نفسي: إنّا لله وأنا أخاف أن يكون قد عزم على قتلي وأنه لما رأني استحيى مني، فعدتُ إلى بيْن يديه فرفع رأسه إليّ فقال: كيف طاعتك لأمير المؤمنين؟ فقلت: بالنفس والمال والأهل والولد، فتبسّم ضاحكاً، ثم أذن لي في الانصراف، فلما دخلتُ منزلي لم ألبث أن عاد إليّ الرسول، فقال: أجب أمير المؤمنين، فحضرتُ بين يديه، وهو على حاله، فرفَع رأسه إليّ: وقال: كيف طاعتك لأمير المؤمنين؟ فقلت: بالنفس والمال والأهل والولد والدين، فضحك، ثم قال لي: خذ هذا السيف وامتهل ما يأمرُك به الخادم.

چرا نمی خوری؟ گفتم: ای امیر! ماه رمضان است و من نه مریض هستم و نه ناراحتی خاصی دارم که لازم شود روزه ام را بخورم. شاید جناب امیر، عذر یا مریضی و ناراحتی دارند و به آن سبب افطار می کنند! گفتم: مریض نیستم و دردی که باعث روزه خوردن شود نیز ندارم و کاملاً صحیح و سالم هستم، سپس چشمانش پر از اشک شد و گریست. بعد از اینکه از غذا خوردن فارغ شد، گفتم: چه چیز باعث شد گریه کنید؟ گفتم: زمانی که هارون در طوس بود، شبی، غلامی را فرستاد و مرا فراخواند. وقتی بر او وارد شدم، دیدم شمعی فروزان و شمشیر سبز برآنی در مقابل اوست و خادمی در برابرش ایستاده است. وقتی در حضورش ایستادم، سر برآورد و به من خطاب کرد و گفت: تا چه حدی از امیرالمومنین اطاعت می کنی؟ گفتم: با جان و مال در خدمتم. سر به زیر افکند و سپس اجازه داد من به منزل بازگردم. هنوز مدتی کمی از برگشتنم به منزل نگذشته بود که همان فرستاده قبلی نزد من آمد و گفت: امیر تو را فراخوانده است، با خود گفتم: اِنَّا لِلّٰه، دیگر کارم تمام است و می ترسیدم که مبادا قصد کشتنم را داشته و احتمالاً دفعه گذشته، با دیدن من، خجالت کشیده است. به حضورش رفتم، سرش را بلند کرد و گفت: تا چه حد از امیرالمؤمنین اطاعت می کنی؟ گفتم: با جان و مال و زن و فرزند. خندید و به من اجازه بازگشت داد، همین که داخل خانه شدم، همان فرستاده قبلی نزد من آمد و گفت: امیر تو را فراخوانده

است. به حضور امير رفته، با همان حالت، سرش را سوي من بلند کرد و گفت: تا چه حد از اميرالمؤمنين اطاعت مي کنی؟ گفتم: با جان و مال و زن و فرزند و دين. هارون لبخندی زد و گفت: اين شمشير را بگير و آنچه را که اين خادم به تو دستور مي دهد، اجرا کن.

قال: فتناول الخادم السيف وناولنيه وجاء بي إلى بيتٍ بابه مغلقٌ ففتحه، فإذا فيه بئرٌ في وسطه وثلاثة بيوتٍ أبوابها مغلقةٌ، ففتح باب بيتٍ منها، فإذا فيه عشرون نفساً عليهم الشعور والذوائب، شيوخٌ وكهولٌ وشبانٌ مقيّدون، فقال لي: إن أمير المؤمنين يأمرُك بقتل هؤلاء وكانوا كلهم علويّةً من ولد عليٍّ وفاطمة عليها السلام، فجعل يخرج إليّ واحداً بعد واحد، فأضرب عنقه حتى أتيت على آخرهم، ثم رمى بأجسادهم ورؤوسهم في تلك البئر، ثم فتح باب بيتٍ آخر، فإذا فيه عشرون نفساً من العلويّة من ولد عليٍّ وفاطمة عليها السلام مقيّدون، فقال لي: أن أمير المؤمنين يأمرُك بقتل هؤلاء، فجعل يخرج إليّ واحداً فأضرب عنقه ويرمي به في تلك البئر حتى أتيت على آخرهم، ثم فتح باب بيت الثالث، فإذا فيه مثلهم عشرون نفساً من ولد عليٍّ وفاطمة عليها السلام مقيّدون عليهم الشعور والذوائب، فقال لي: إن أمير المؤمنين يأمرُك بقتل هؤلاء أيضاً، فجعل يخرج إليّ واحداً بعد واحد فأضرب عنقه ويرمي به في تلك البئر حتى أتيت على تسعة عشر نفساً منهم، وبقي شيخٌ منهم عليه شعر فقال لي: تبأ لك يا ميشوم! أي عذر لك يوم القيامة إذا قدمت على جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله وقد قتلت

من أولاده ستین نفساً قد وُلدَهم عليٌّ وفاطمةٌ عليهما السلام؟! فار تعشَّتْ يَدَي
وار تَعَدَّتْ فرائصي، فنظر إليَّ الخادمُ مغضباً وزبرني فأتيتُ على ذلك
الشيخ أيضاً فقتلتهُ ورمي به تلك البئر، فإذا كان فعلي هذا وقد قتلت
ستين نفساً من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فما ينفعني صومي وصلاتي؟!
وأنا لأشكُّ أني مَخْلَدٌ إلى النار»^(۱).

خادم شمشیر را برداشت و به دست من داد و مرا به خانه ای برد،
در خانه قفل بود، قفل را گشود، وسط خانه چاهی قرار داشت و
نیز سه اتاق که درهای آنها قفل بود، در یکی از اتاق ها را باز کرد.
بیست نفر پیر و جوان که همه در بند بودند و گیسوانشان بلند شده
بود، در آنجا بودند، غلام گفت: امیرالمؤمنین (هارون) تو را
مأمور قتل اینها کرده است. حمید ادامه داد: و تمام آنها از سادات،
فرزندان علی و فاطمه عليهما السلام بودند. غلام، آنها را یکی یکی بیرون
می آورد و من گردن می زدم تا بیست نفر تمام شد، سپس غلام،
اجساد و سرهای آنان را داخل آن چاه انداخت، آن گاه در اتاق
دیگر را باز کرد، در آنجا نیز بیست نفر از سادات زندانی بودند.
غلام گفت: امیرالمؤمنین (هارون) تو را مأمور قتل اینها کرده
است! آن گاه آنها را یکی یکی بیرون آورد و من گردن زدم و او هم
اجساد را داخل چاه انداخت تا بالاخره بیست نفر تمام شد، سپس
در اتاق سوم را باز کرد، در آنجا نیز همانند دو اتاق دیگر بیست
نفر از سادات با گیسوان بلند در بند و غلّ و زنجیر بودند، غلام

۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام، جلد ۲ صفحه ۱۰۲.

مجدداً گفتم: امیرالمؤمنین (هارون) تو را مأمور قتل اینها کرده است و یکی یکی آنها را بیرون آورد و من سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه‌ها را در چاه انداخت. نوزده نفر به همین منوال کشته شدند و تنها پیرمردی با موهای بلند باقی مانده بود که رو به من کرد و گفت: خداوند تو را نابود کند ای پلید! روز قیامت که حضور جد ما حضرت رسول الله ﷺ برسی، برای کشتن شصت نفر از سادات و اولاد ایشان ﷺ چه عذری داری؟ در این موقع دستم به رعشه افتاد و اندامم شروع به لرزیدن کرد، آن غلام نگاه غضب آلودی به من کرد و بر من نهیب زد! پیش رفتم و آن پیرمرد را نیز کشتم و غلام جسدش را داخل چاه انداخت. حال که از من چنین اعمالی سرزده و شصت نفر از اولاد رسول الله ﷺ را کشته‌ام، نماز و روزه برای من چه نفعی دارد؟ شك ندارم که تا ابد در جهنم خواهم سوخت.

عباسیان برای حفظ حکومت و سلطنت خویش هر اقدامی که نیاز بود انجام می‌دادند؛ جان، مال، آبرو و نوامیس مردم را به بازی می‌گرفتند و از سوی دیگر احکام الله و موازین شرع و شریعت را مسخره می‌کردند. عباسیان علاوه بر این اقدامات، با رواج دو فکر و اندیشه باطل، سعی کردند پایه‌های حکومت خود را مستحکم‌تر نمایند که عبارتند از: ۱. رواج اندیشه نژادپرستی ۲. رواج فرقه‌های باطل.

نژاد پرستی

عباسیان تفکراتی همچون شعوبیت، ملی‌گرایی و نژادپرستی را برای

استحکام پایه‌های حکومت خود لازم می‌دیدند؛ البته نژاد پرستی را از حکومت بنی امیه و خلیفه دوم به ارث برده بودند.

در مورد خلیفه دوم آمده است:

« فقد عمد عمر إلى الفتوى بعدم إرث أحد من الأعاجم إلا من ولد في بلاد العرب »^(۱).

عمر فتوا صادر کرد که احدی از عجم‌ها ارث نمی‌برد مگر اینکه در سرزمین‌های عرب به دنیا آمده باشد.

عمر رسماً در مقابل قرآن کریم و روایات معتبر، از خود فتوی صادر می‌کرد. طبق این فتوا، اگر مرد عجمی با زن عرب ازدواج کند و بعد از مدتی آن زن از دنیا برود، آن مرد از زن خود ارث نمی‌برد و اگر بچه‌ای هم از آن دو به دنیا بیاید، چون فرزند به پدر خود ملحق می‌شود، بچه هم از مادر خود ارث نمی‌برد. اختلاف تشیع با اهل سنت بر سر همین مسائل است و شیعه از اهل سنت پاسخ می‌خواهد که بر چه اساس خلیفه دوم بر خلاف قرآن و دستور الهی فتوا صادر می‌کند؟

عباسیان نیز برخلاف آموزه‌های اسلامی، مسئله شعوبیت، ملی‌گرایی و نژاد پرستی را در دستور کار قرار دادند و برای پیشرفت و رسوخ آن در اذهان، نهایت تلاش خود را به کار گرفتند. شاعر و ادیبی در آن روزگار شعری سرود، آن شعر را نزد رئیس الشعراء بردند، او گفت:

«أمولی هو أم أعرابی؟»

چه کسی این شعر را سروده است؟ عجم است یا عرب؟

در پاسخ گفتند: عجم است، او گفت:

۱. الموطأ، جلد ۲ صفحه ۵۳۰.

« ما للمولى والشعر » .

عجم را چه به شعر گفتن! (یعنی عجم حق ندارد شعر بگوید).
این در حالی است که خداوند متعال با نفی هرگونه نژادپرستی، می‌فرماید:

﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ ﴾^(۱).

گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

سنت و سیره رسول خدا ﷺ نیز بر خلاف نژادپرستی استوار بوده است و شواهد فراوانی بر این ادعا وجود دارد. رسول خدا ﷺ فرمودند:

« لا فضل لعربيّ على أعجميّ ولا لعجميّ على عربيّ »^(۲).

هیچ فضل و کرامتی برای عرب بر عجم نیست و هیچ فضل و کرامتی هم برای عجم بر عرب نیست.

چند تن از یاران رسول خدا ﷺ غیر عرب بودند که در این مجال به دو تن از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بلال: مؤذن رسمی ایشان ﷺ و حبشی^(۳) بود. او به خاطر لکنت زبانی که داشت شین را سین تلفظ می‌کرد. بعضی از صحابه نزد رسول خدا ﷺ شکایت کردند که او آشهد را آسهد می‌گوید، ایشان ﷺ فرمودند:

« إِنَّ سَيْنَ بِلَالٍ شِينًا »^(۴).

همانا سین بلال شین است.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. از منابع اهل سنت: مسند أحمد، جلد ۵، صفحه ۴۱۱؛ مجمع الزوائد، جلد ۳، صفحه ۲۶۶؛ كنز العمال، جلد ۳، صفحه ۹۳.

۳. حبشه یکی از توابع شهر نوبه در کشور سودان می‌باشد. (القاموس المحيط، جلد ۱، صفحه ۱۳۵).

۴. از منابع اهل سنت: البداية والنهاية، جلد ۵، صفحه ۳۵۵.

۲. سلمان فارسی: حضرت ﷺ در مورد ایشان فرمودند:

«سلمان منّا أهل البيت ﷺ»^(۱).

سلمان جزو ما اهل بیت ﷺ است.

همچنین فرمودند:

«الصدقة علی سلمان حرام».

صدقه بر سلمان حرام است.

این که رسول الله ﷺ سلمان را از اهل بیت ﷺ دانسته‌اند، آنگونه که بعضی گمان کرده‌اند که یک مدال و نشان افتخاری است، نمی‌باشد. لقب‌های افتخاری، مانند اینکه به کسی دکترای افتخاری اعطا می‌کنند یا آیت الله افتخاری (که اکنون فراوان است) بگویند که در این صورت گرچه مقام را داراست ولی از فضائل دکترای واقعی با آیت الله واقعی چیزی را درک نکرده است. در مورد سلمان اینگونه نیست، بلکه سلمان فضائل واقعی را داراست، لذا همانگونه که صدقه بر بنی هاشم حرام گشت^(۲)، بر سلمان هم چون از خانواده بنی هاشم اعلام شده است، حرام می‌گردد.

رواج فرقه‌های باطل

اگر در جامعه‌ای، هادیان و سردمداران واقعی حق منزوی شده و تحت مراقبت باشند، مسلماً مردم نیز راه حق و صحیح را نخواهند یافت. عباسیان برای

۱. از منابع اهل سنت: المستدرک، جلد ۳، صفحه ۵۹۸؛ مجمع الزوائد، جلد ۶، صفحه ۱۳۰؛ عمدة القاری، جلد ۲۰، صفحه ۱۶۸.

۲. از منابع اهل سنت: مسند أحمد، جلد ۶، صفحه ۸؛ السنن الکبری، جلد ۷، صفحه ۳۲؛ شرح مسلم، جلد ۱۵، صفحه ۱۸۰.

استحکام پایه‌های خلافت خود، اهل بیت علیهم‌السلام را - که هدایت‌گران و روشن‌گران واقعی هستند - در مضیقه و تنگنا قرار دادند و حق را منزوی کردند، در این حالت بود که فرقه‌های باطل و خرافی میان تشیع رواج پیدا کرد.

اهل سنت دارای فرقه‌های مختلفی هستند؛ اما تشیع به دلیل پیروی از مکتب معصومین علیهم‌السلام یعنی به دلیل اعتقاد راستین به نبوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام به شعبه‌های کمتری تبدیل شدند. متأسفانه به دلیل دسیسه و نیرنگ‌های عباسیان، تشیع نیز در همان عصر بود که دچار تفرقه و تشتت شدند و آرا و اندیشه‌های اعتقادی فراوانی رواج یافت.

برخی از این فرقه‌ها که در زمان بنی‌العباس بروز و ظهور نمودند عبارتند از^(۱):

۱. کیسانیه: آنها پیروان کیسان عبد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند. و برای کیسان علم و دانش برتری را قائل بودند.

۲. زیدیه: آنها پیروان زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستند و معتقدند هرکسی که فاطمی باشد و علیه ظلم و جور قیام کند، امام است.
۳. أفتحیه: این گروه اعتقاد دارند امامت از حضرت امام صادق علیه‌السلام به فرزندشان عبدالله أفتح انتقال یافته است. او بعد از حضرت امام صادق علیه‌السلام فقط هفتاد روز زندگی کرد.

۴. شمیطیه: پیروان یحیی بن ابی شمیط این فرقه را تشکیل دادند.

۵. خطابیّه: آنها اصحاب ابی الخطّاب محمد بن ابی زینب الاسدی الاجدع بودند. این گروه گمان کردند حضرت امام صادق علیه‌السلام خدا است و ابی الخطّاب را به عنوان پیامبر فرستاده است.

۱. ر.ک: الملل والنحل، جلد ۱، صفحه ۱۳۱.

۶. ناووسیّه: این گروه از فردی به نام اجلان بن ناووس بصری پیروی می‌کردند و عقیده داشتند که حضرت امام صادق علیه السلام زنده است و روزگاری ظهور خواهد کرد و او همان مهدی قائم علیه السلام است.

۷. اسماعیلیه: این دسته، اسماعیل فرزند حضرت امام صادق علیه السلام را امام می‌دانستند.

۸. واقفیه: علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و حسین بن قیاما که از وکلای حضرت امام کاظم علیه السلام محسوب می‌شدند، بعد از شهادت امام علیه السلام به خاطر طمع در پول زیادی که از ایشان علیه السلام در دست داشتند، شهادت ایشان علیه السلام را انکار کردند و گفتند: ما پول‌ها را نگه می‌داریم تا به خود امام علیه السلام تحویل دهیم ^{(۱)(۲)}.

۹. قرامطه: طبق عقیده این گروه، امامت به محمد بن اسماعیل بن جعفر علیه السلام رسیده است.

اگر دست و زبان هدایت‌گران باز باشد، آنها با روشن‌گری‌های خویش، اجازه نخواهند داد جامعه به انحراف کشیده شود؛ ولی در عصر عباسیان، اهل بیت علیهم السلام همچون حضرت امام صادق علیه السلام و حضرت امام کاظم علیه السلام و حضرت امام رضا علیه السلام هر کدام به نحوی تحت مراقبت شدید حکومت بودند و یا مقداری از عمر شریف خویش را در زندان سپری کردند. دوست‌داران و اصحاب واقعی آن حضرات علیهم السلام نیز بسیار محدود، محصور و تحت مراقبت بودند. پس با توجه به این شرایط،

۱. ر. ک: جزوه شماره ۹۴.

۲. از خدا باید خواست که به همه ما ترحم و تفضل نماید؛ زیرا هرکس به طریقی منحرف می‌شود و لغزش پیدا می‌کند، یکی از طریق مقام، یکی از طریق پول و دیگری هم از طریق وعده به این دو.

فرصت روشن‌گری و هدایت به دست نمی‌آمد و دستگاه حاکمیت هم از این قضیه سوء استفاده کرد.

این دوران درست شبیه دوران بنی امیه بود که امت نه تنها اجازه نداشتند از فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سخن بگویند، بلکه اگر می‌خواستند یک حکم فقهی از حضرت علیه السلام نقل کنند، جرئت نداشتند صریحاً نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را ببرند؛ بلکه می‌گفتند: «قال أبي زينب علیه السلام»^(۱). اساساً انحراف زمانی رخ می‌دهد که امام علیه السلام و شیعیان ایشان علیه السلام محصور، محدود و تحت نظر باشند.

حضرت امام کاظم علیه السلام حدود بیست و پنج سال امامت نمودند و در طی این سال‌ها، از جایگاه و شخصیت ویژه و خاصی نزد مردم برخوردار بودند و وجود ایشان علیه السلام در جامعه بسیار نافذ و اثرگذار بود. هارون که از شخصیت و جایگاه حضرت علیه السلام ترس و واهمه داشت، ایشان علیه السلام را به زندان افکند و نقشه قتل امام علیه السلام را کشید. اگر این شرایط، امام علیه السلام را احاطه نکرده بود، قطعاً حضرت علیه السلام با توجه به شخصیت و علم و دانش فراوان‌شان، از رشد و نمو این انحرافات جلوگیری می‌نمودند.

اعترافات هارون

پادشاهان و خلفای ظلم و جور با تبلیغات گسترده و فراوان می‌توانستند به مردم تلقین کنند که حکومت را به حق در قبضه خود درآورده‌اند؛ اما هرگز نمی‌توانستند خود را قانع کنند؛ لذا آنان در بسیاری از موارد، در جلسات خصوصی‌شان به ناحق بودن خلافت و حکومت خویش اعتراف می‌کردند. هارون

۱. از منابع اهل سنت: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۷۳.

نیز از این قاعده مستثنی نیست و در موارد فراوانی به ناحق بودن خلافتش اعتراف کرده است.

مأمون می‌گوید: در یکی از سال‌ها همراه پدرم هارون، برای حج خانه خدا، به مکه رفتیم. پدرم دستور داد هر کس به دیدن من بیاید و نسل و فرزندان خود را برای من نام برد به او درهم و دینار می‌دهم. در یکی از روزها به پدرم خبر دادند که مردی آمده و می‌گوید: من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستم. هارون دستور داد: ایشان علیه السلام را با احترام و تکریم فراوان تا بالای مجلس راهنمایی کنید.

هنگامی که آن مرد وارد شد، هارون ایشان علیه السلام را بوسید و به جای خود نشاند. آن دو در مورد مسائل مختلفی با یکدیگر به صحبت پرداختند. بعد از لحظاتی آن مرد قصد رفتن نمود. دوباره پدرم با احترام فراوان ایشان علیه السلام را بدرقه نمود، بعد از اینکه از مجلس خارج شدند، من (مأمون) نزد پدرم بازگشتم و هنگامی که مجلس را مناسب‌تر یافتم، گفتم:

« یا امیرالمؤمنین! من هذا الرجل الذي قد أعظمته وأجلته وقمت من مجلسك إليه فاستقبلته وأقعدته في صدر المجلس وجلست دونه ثم أمرتنا بأخذ الركاب له؟! قال: هذا إمام الناس وحجة الله على خلقه وخليفته على عباده. فقلت: يا امير المؤمنين! أو ليست هذه الصفات كلها لك وفيك؟ فقال: أنا إمام الجماعة في الظاهر والغلبة والقهر، وموسى بن جعفر عليه السلام إمام حق، والله بنى! إنه لأحق بمقام رسول الله صلى الله عليه وسلم مني ومن الخلق جميعاً، والله! لو نازعتني هذا الأمر لأخذت الذي فيه عينك، فإن المملك عقيم. فلما أراد الرجل من المدينة إلى

مکّه، أمر بصرّة سوداء مائتا دينار، ثمّ أقبلَ على الفضل بن الرّبيع، فقال له: إذهب بهذه إلى موسى بن جعفر عليه السلام وقل له: يقول لك أميرالمؤمنين: نحن في ضيقةٍ وسيأتيك برّنا بعد الوقت. فقمت في صدره، فقلت: يا أميرالمؤمنين! تعطي أبناء المهاجرين والأنصار وسائر قريش وبنی هاشم و من لا يعرف حسبه ونسبه خمسة آلاف دينار إلى مادونها، وتُعطي موسى بن جعفر عليه السلام وقد أعظمته وأجللته مائتي دينارٍ أحسنَ عطيّةٍ أعطيتها أحداً من الناس؟! فقال: اسكتْ لا أمُّ لك! فإني لو أعطيت هذا ماضنته له، ما كنت آمنته أن يضرب وجهي غداً بمائة ألف سيفٍ من شيعته ومواليه، وفقر هذا وأهل بيته، أسلم لي ولكم من بسط أيديهم وأعيّنتهم»^(۱).

يا اميرالمؤمنين! اين مردكّه بود كه آنقدر به او عزّت و احترام گذاشتی، در مقابل او از جا برخاستی و به استقبالش رفتی، او را بالای مجلس نشاندی و خود پایین تر از او نشستی و به ما دستور دادی برایش ركاب بگیريم؟ گفت: او امام مردم و حجّت خدا بر خلقش و خليفه بين بندگانست. گفتم: مگر اين صفات منحصرأدر تو و برای تو نيست؟ گفت: من در ظاهر و از روی قهر و غلبه امام مردم هستم، در حالی كه موسى بن جعفر عليه السلام امام حقّ است. به خدا سوگند! او از من و از همه مردم به جانشيني حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سزاوارتر است و قسم به خدا! اگر تو نیز بخواهی حكومت را از من بگیری، گردنت را می زنم؛ زیرا

۱. عيون أخبار الرضا عليه السلام، جلد ۲، صفحه ۸۶.

حکومت و پادشاهی عقیم است (فرزند و غیر فرزند نمی‌شناسد). زمانی که [هارون] تصمیم گرفت از مدینه به مکه برود، دستور داد دو یست دینار در کیسه‌ای سیاه بریزند و سپس به فضل بن ربیع گفت: این پول را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر و به ایشان علیه السلام بگو: امیرالمؤمنین می‌گوید: فعلاً دستمان تنگ است و بعداً صله و احسان ما به شما خواهد رسید. من به او اعتراض کردم و گفتم: یا امیرالمؤمنین! به فرزندان مهاجرین و انصار و سایر قریش و بنی هاشم و کسانی که اصلاً حسب و نسبشان را نمی‌شناسی، پنج هزار دینار و کمتر انعام می‌دهی و به موسی بن جعفر علیه السلام که این طور عزت و احترام گذاشتی، دو یست دینار می‌دهی؟! هارون گفت: خاموش باش بی‌مادر! اگر آنچه را برایش ضمانت کردم به او بدهم، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که فردا با صد هزار شمشیر از شیعیان و دوستانش رو در روی من نایستد. فقر این مرد و خانواده‌اش برای من و شما اطمینان‌آورتر از بسط‌ید و توانمندی آنان است.

در روایت فوق سه نکته وجود دارد که دقت در آنها بسیاری از شبهات و مشکلات را حل خواهد کرد:

۱. احترام و تکریم امام علیه السلام از سوی هارون و همچنین اعترافات او نسبت به حکومت ظاهری‌اش، دلالت دارد که سلاطین و جباران برای به دست آوردن و حفظ حکومت، خوبان و نیکان جامعه را منزوی می‌کنند و خود را نیک جلوه می‌دهند.

۲. سلطنت، پادشاهی و مُلک عقیم است (فرزند ندارد)؛ یعنی کسی که در مسند حکومت قرار دارد، حاضر می‌شود حتّی فرزند عزیز خود را قربانی کند و با نگاهی اجمالی در سلسله سلاطین، این نکته به دست خواهد آمد؛ برای مثال شاه عباس صفوی - که شیعه بودن ایران مرهون زحمات بسیاری از این سلاطین است - فرزند خود را کور کرد. در این زمینه گفته شده است:

« آخر ما یخرج عن قلوب الصّدّیقین حبّ الجاه»^(۱).

آخرین چیزی که از قلوب صدیقین خارج می‌شود حب جاه و مقام پرستی است.

مقام به دو صورت تقسیم می‌شود: ۱. مقام وهمی و خیالی که انسان مثلاً

گمان می‌کند روی منبر نشستن و دیگران را موعظه نمودن، مقام بسیار والایی است. ۲. مقام واقعی که تمام بیت المال و زندگی مردم در دست یک نفر به نام حاکم است و چون حکومت خلفای جور (همچون هارون، مأمون و ...) یک مقام واقعی بود، آنها را فریفته و مفتون خود کرد و از هر جنایتی که توانستند دریغ نکردند.

سیاست خلفای جور بر این استوار بود که انسان‌های با فضیلت و تأثیرگذار را با دروغ پردازی منزوی کنند و از سوی دیگر آنها را در فقر و تنگدستی نگه دارند تا امنیت خود را تأمین کرده باشند؛ بنابراین غصب فدک نیز به منظور تأمین همین هدف بود؛ زیرا هیچ دلیل شرعی، عرفی و عقلی بر غصب فدک وجود ندارد.

ضعف نفس

هارون از ابتدا نسبت به علویون کینه‌عجیبی داشت و با توجه به شخصیت و

۱. المحجّة البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۰۷.

جایگاهی که حضرت امام کاظم علیه السلام در جامعه داشتند، کینه هارون نسبت به حضرت علیه السلام دوچندان شد؛ به همین دلیل نمی توانست ساکت بنشیند و شاهد پیشرفت روزافزون منزلت امام علیه السلام در جامعه باشد، پس از راه ظلم و جور نسبت به امام علیه السلام وارد شد. از روایات استفاده می شود انسان هایی که تکبر می ورزند یا به دیگران ظلم می کنند، به دلیل عقده های روانی به این اعمال دست می زنند. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

« ما من رجل تكبر أو تجبر، إلا لذتة وجدها في نفسه »^(۱).

هیچ مردی کبر نمی ورزد یا ظلم نمی کند مگر به خاطر خواری و ذلتی که در نفس اش وجود دارد.

هارون به خاطر حقد و کینه هایش نسبت به امام علیه السلام از هیچ ظلمی دریغ نکرد. نمونه ای از کبر، غرور و کینه هارون را در ماجرای زیر بنگرید.

روزی هارون به زیارت مرقد شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و هنگام عرض ادب به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: سلام بر تو ای پسر عمو! حضرت امام کاظم علیه السلام که در کنار او قرار داشتند، فرمودند:

« السّلام عليك يا أبت ... وقد الرشيد صوابه ، وورم أنفه وانفتخت أوداجه ، قائلاً : لم قلت : إنك أقرب إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منا ؟ ... فأدلى الإمام علیه السلام بالحجة القاطعة التي لا يمكن إنكارها قائلاً : لوبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حياً ، وخطب منك كريمتك ، هل كنت تجيبه إلى ذلك ؟ وسارع هارون قائلاً : سبحان الله ! وإنني لأفتخر بذلك على العرب والعجم ... وانبرى الإمام علیه السلام يقيم عليه الدليل أنه أقرب إلى

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۲.

النبي ﷺ منه قائلاً: ولكنّه لا يخطب منّي، ولا أزوجه، لأنّه والدنا لا والدكم، فلذلك نحن أقرب إليه منكم... وأقام الإمام عليّاً دليلاً آخر على قوله، فقال لهارون: هل يجوز لرسول الله ﷺ أن يدخل على حرمك وهنّ كاشفات؟... فقال هارون: لا، وقال الإمام عليّاً: لكنّ له أن يدخل على حرمي، ويجوز له ذلك، فلذلك نحن أقرب إليه منكم...»^(۱).

سلام بر تو ای پدر! هارون الرشید از کوره به در شد، فخر فروخت و برافروخته گشت و گفت: چرا گفתי که تو نسبت به ما به رسول خدا ﷺ نزدیک تر هستی؟! پس امام عليّاً با دلیل و برهان قاطع - که جای هیچ انکاری نداشت - فرمودند: اگر رسول خدا ﷺ زنده شوند و دخترت را از تو خواستگاری نمایند، آیا به ایشان ﷺ پاسخ مثبت می دهی؟ هارون در پاسخ شتاب کرد و گفت: تسبیح می کنم خدا را و من در این صورت به عرب و عجم افتخار می کنم. امام عليّاً بر او اعتراض کردند و اقامه برهان نمودند که من به پیامبر ﷺ نزدیک تریم و فرمودند: ولی ایشان ﷺ از دختر من خواستگاری نمی کنند و من نیز نمی توانم به ایشان دختر بدهم، به خاطر اینکه ایشان ﷺ پدر ما هستند نه پدر شما؛ به همین دلیل ما به ایشان ﷺ نزدیک تریم. امام عليّاً برهان دیگری اقامه نمودند و فرمودند: آیا جایز است که رسول خدا ﷺ در حالی که زنان و دختران مکشوف (سربرهنه)

۱. حیاة الامام الرضا عليّاً، جلد ۱، صفحه ۷۸-۷۹.

هستند، وارد خانه‌ات شوند؟ هارون گفت: خیر! امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: ولی ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌توانند در آن صورت به خانه من وارد شوند، پس ما به او نزدیک‌تریم.

هارون به خاطر ذلت و ضعف نفس خود، حتی برامکه را - که دست پروده خودش بودند - تحمل نکرد. برامکه قومی ایرانی بودند که معلوم نیست مسلمان شدند یا نه - ان شاء الله که مسلمان شدند -، آنها افرادی تحصیل کرده، باهوش و با ذکاوت بودند و کم‌کم تمام پست‌های دستگاه حکومت را تصرف نمودند تا جایی که اگر مردم چیزی را به دست می‌آوردند می‌گفتند:

«من بركة البرامكة»^(۱).

از برکت برامکه است.

هارون که از پیشرفت و جایگاه آنان واهمه داشت تمام آنان را قتل عام کرد و هیچ یک از آنان را زنده نگذاشت. هارون که با قومی بی‌ریشه و بی‌دین چنین برخورد می‌کند، مسلماً با افرادی که دارای شخصیت و جایگاه والایی در جامعه هستند، برخوردهای بدتری خواهد داشت؛ به همین دلیل حضرت امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ را در زندان حبس نمود و انواع آزار و اذیت‌ها را نسبت به آن امام عَلَيْهِ السَّلَامُ روا داشت؛ البته او برای این رفتار خود توجیهاات غیرقابل قبول و شیطانی می‌تراشید؛ مثلاً روزی به زیارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و خطاب به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت:

«بأبي أنت وأمي يا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! إني أعتذر اليك من أمر عزمت عليه، وإني أريد أن آخذ موسى بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ فأحبسه، لأنني قد خشيت أن يلتقي بين أمتك حرباً سفك فيها دماؤهم»^(۲).

۱. از منابع اهل سنت: البداية والنهاية، جلد ۱۰، ۲۱۴.

۲. بحار الأنوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۱۳.

پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا ﷺ! من در مورد کاری که قصد دارم آن را انجام دهم، از شما عذرخواهی می‌کنم، من می‌خواهم موسی بن جعفر علیه السلام را گرفته، به زندان بيفکنم؛ زیرا می‌ترسم او میان امت جنگی به راه بیندازد که خونهای امت در آن جنگ ریخته شود.

اقدامات تربیتی امام علیه السلام

حضرت امام کاظم علیه السلام با اینکه تحت مراقبت شدید دستگاه خلافت قرار داشتند و زمانی طولانی را در زندان به سر می‌بردند، در برابر انحرافات و رفتار ظالمانه عباسیان ساکت نشستند و به دو اقدام روی آوردند: ۱. احتجاجات و اقامهٔ برهان در مقابل هارون و طرفدارانش ۲. سخنان تربیتی و رهگشا. امام علیه السلام از کوچک‌ترین فرصت‌ها استفاده می‌کردند و به اصحاب و یاران خویش درس مبارزه با خلفای ظلم و جور می‌آموختند.

صفوان بن مهران جمال می‌گوید: روزی بر امام علیه السلام وارد شدم، ایشان علیه السلام فرمودند:

« یا صفوان! کلّ شيء منك حسن جميل ما خلا شيئاً واحداً، قلت: جعلت فداك! أي شيء؟ قال علیه السلام: إكرائك جمالک من هذا الرجل - یعنی هارون - قلت: والله! ما أكريته أشراً ولا بطراً ولا للصيد ولا للهو، ولكن أكريته لهذا الطريق، یعنی طریق مکه، ولا أتولاه بنفسي، ولکنني أبعث معه غلماني، فقال علیه السلام لي: یا صفوان! أيقع كراك عليهم؟ قلت: نعم جعلت فداك! قال: فقال علیه السلام لي: أتحبّ

بقاء هم حتی یخرج کراک؟ قلت: نعم، قال علیه السلام: فمن أحبّ بقاءهم فهو منهم، ومن كان منهم فهو ورد النار»^(۱).

ای صفوان تمام کارهای تونیکو و زیبا است مگر یک چیز. عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی بد است؟ حضرت علیه السلام فرمودند: کرایه دادن شترها به هارون. عرض کردم: سوگند به خدا! من شترانم را به بیهودگی و همچین برای صید و لهو و لعب کرایه ندادم، بلکه برای رفتن به مکه کرایه داده‌ام و خودم هم سرپرستی آنها را به عهده نگرفته‌ام، بلکه بردگانم را همراه آنها می‌فرستم. امام علیه السلام فرمودند: ای صفوان! آیا از آنها کرایه‌ای هم می‌گیری؟ عرض کردم: بلی فدایت شوم! امام علیه السلام فرمودند: آیا دوست داری سالم بمانند تا کرایه‌ات را دریافت کنی؟ عرض کردم: بلی! امام علیه السلام فرمودند: کسی که سالم ماندن و بقای آنان را دوست دارد، از آنها محسوب می‌گردد و کسی هم که از آنان باشد، به آتش داخل می‌شود.

حضرت امام کاظم علیه السلام بیش از سیصد راوی را تربیت نمودند. یکی از دوستان که چند روز پیش به دیدار بنده آمده بود، گفت: مشغول جمع‌آوری و تدوین موسوعه احادیث اخلاقی و احکام فقهی حضرت علیه السلام هستم و شاید این موسوعه ده جلد شود. این مسئله خود دلالت می‌کند که امام علیه السلام برای مبارزه با دستگاه خلافت به تربیت و آموزش پیروان خویش پرداخته‌اند.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۷۶.

مصیبت جانسوز

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاحَسَنِ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

حضرت امام کاظم علیه السلام به باب الحوائج إلى الله شهرت دارند. یکی از درهای ورودی حرم کاظمین علیهم السلام باب المراد نامیده شده؛ یعنی اینجا کریم کریمان آرمیده است؛ کریمی که در حالات ایشان علیهم السلام آمده است هرکسی نزد حضرت علیه السلام مشرف می‌شد علاوه بر اینکه با خوش خلقی امام علیه السلام رو به رو می‌گشت، عطیه و هدیه نیز دریافت می‌کرد. ما هم عرض می‌کنیم: آقا جان! این زن و مرد از شیعیان و دوستداران شما هستند. مخصوصاً اینکه مضجع شریف دو تن از فرزندان شما (حضرت امام رضا علیه السلام و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام) در این کشور قرار دارد و مهمان این مردم هستند. اگر چه در توان ما نیست که حق ثناگویی شما را ادا کنیم، ولی با همین زبان قاصر ثناگوی شما هستیم. شما را به حق فرزندان بزرگوارتان و مصیبت‌هایی که متحمل شدید می‌خوانیم که نظر عنایتی به امت شیعه و مظلومان عالم بیفکنید و برای فرج عزیزتان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دعا بفرمایید.

ابوالعناهیة شاعر زبردستی بود که در مقابل شعری که سروده بود به جای صلّه، تقاضا کرد با حضرت امام کاظم علیه السلام ملاقات کند. او می‌گوید: تا سحر از شوق دیدار محبوبم بیدار بودم. صبح زود خود را پشت در زندان رساندم؛ همان زندان سندی بن شاهک یهودی (لعنت الله علیه) که حضرت علیه السلام را بسیار مورد آزار و اذیت قرار می‌داد. امام علیه السلام حدود چهارده سال را در زندان‌ها سپری نمودند. آزار و اذیت ایشان علیهم السلام به حدی بود که صدای ناله حضرت علیهم السلام در پشت مسجد

کوفه به گوش می‌رسید. ابوالعاهیه (شاعر شیعی) می‌گوید: منتظر بودم زندانبان بیاید تا کاغذ ورود را به او بدهم و به دیدار امام نائل آیم. در این حال دیدم در زندان باز شد و جنازه‌ای روی دوش چهار حَمَل بیرون آورده شد، توجّه نکردم، خود را هر چه زودتر به زندانبان رساندم، هنگامی که نامه ملاقات را به او دادم، گفت: آن کسی که برای ملاقات او آمده‌ای، درون تابوتی است که بیرون آورده شد. ناگهان شنیدم کسی ندا می‌دهد: «هذا، إمام الرافضة، هذا موسى بن جعفر [علیه السلام]». خود را به تابوت رساندم و زیر آن را گرفتم، دیدم خیلی سنگین است! به خود گفتم: شخصی که چهارده سال در زندان بوده، چرا اینقدر سنگین است؟ در روایات آمده است: وزن زنجیری که در زندان به پای امام [علیه السلام] بسته بودند سی رطل بود^(۱). شاید اگر هر رطل عراقی را بیش از یک کیلو بدانیم، وزن این زنجیر بیش از سی کیلو بوده است. امام [علیه السلام] وصیت نموده بودند: مرا با همین زنجیرها تشییع و دفن کنید.

«السّلام علیکم یا أهل بیت النبوّه وموضع الرّسالة ومختلف الملائکه»

«والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

۱. مدینه المعجز، جلد ۶، صفحه ۳۷۵.

خودآزمایی

- ① شعار ابتدایی عباسیان چه بود و آنها در ادامه چه کردند؟
- ② سوید در توصیف فرهنگ حاکم بر آن دوران چه گفت؟
- ③ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد بیت المال چه فرمودند؟
- ④ برخورد عباسیان با بیت المال، صالحان و فاسقان چگونه بود؟
- ⑤ بنیانگذار و استمرار دهنده نژادپرستی چه کسانی بودند و چه هدفی داشتند؟
- ⑥ دلیل پدید آمدن و رواج فرقه‌های انحرافی چه بود؟
- ⑦ عقیم بودن مُلک به چه معنا است؟
- ⑧ حضرت امام صادق علیه السلام در بیان دلایل تکبر و ظلم به دیگران چه فرمودند؟
- ⑨ اقدامات تربیتی حضرت امام کاظم علیه السلام در برابر ظلم‌های عباسیان چه بود؟
- ⑩ پند تربیتی امام علیه السلام به صفوان بن مهران جَمّال چه بود؟
- ⑪ ابوالعتاهیه در مورد اتفاقات ملاقاتش با حضرت امام کاظم علیه السلام چه گفت؟

هارون از ابتدا نسبت به علویون کینه عجیبی داشت و با توجه به شخصیت و جایگاهی که حضرت امام کاظم علیه السلام در جا معه داشتند، کینه هارون نسبت به حضرت علیه السلام د و چند ان شد؛ به همین دلیل نمی توانست ساکت بنشیند و شاهد پیشرفت روزافزون منزلت امام علیه السلام در جا معه باشد، پس از راه ظلم و جور نسبت به امام علیه السلام وارد شد. از روایات استفاده می شود انسان هایی که تکبر می ورزند یا به دیگران ظلم می کنند، به دلیل عقده های روانی به این اعمال دست می زنند.

(صفحه ۲۷ از همین جزوه)

■ محل عرضه CD جلسات به سوی معرفت :
ابتدای خیابان امام، جنب قائمیه، فروشگاه آوای مهر.
■ شماره سیستم پیام کوتاه (SMS) ۳۰۰۰۷۲۲۷۰۸ می باشد.
■ در صورت تمایل به دریافت پیام کوتاه جلسات، شماره تلفن همراه خود یا دوستانتان را با نام به سیستم ارسال کنید.

محل برگزاری جلسات :

کاشان: حسینیه مرحوم آیت الله یثربی رحمته الله علیه

تلفن: ۴۴۴۴۳۴۳-۴۴۴۵۲۷۷-۴۴۴۹۹۳۳

پست الکترونیک: info@yasrebi.ir

www.yasrebi.ir